نگاه

تناقضات منورالفکری

روشنفکری در جوامع انتقالی

سهند ستاری

■در بطن بسیاری از جوامع انتقالی نظیر ایران، مفهوم روشنفکری معنای غریب و متلونی بر خود گرفته است و غالبا ماهیت خود را در نمایشی تقلیدی از جریان غرب و اندیشه مهاجر کسب کرده است و همواره دست به دامن ترجمه ایدئولوژی دیگری بوده است.

ارتباط با متون غربی و صرافت اخذ تمدن مترقی، نه تنها بر تکثیر روز افزون طبقه روشنفکرانه جدید و طبقه متوسط بازاریان سنتی تاثیر گذار بودهٔ بلکه موجبات اعتراض‌هایی از جنس خشم اجتماعی را نیز فراهم ساخت.

منورالفکران ایرانی و انیرانی نیز که سودای خلق تجددی پرشتاب را در ذهن می‌پروراندند سعی بر آن داشتند تا با نهایت استفاده از سیل عظیم اعتراضات همگانی مقدمات خیمه اصلاحات دورانی را بر پا کنند. آنها در دوره‌ای با شاه علیه روحانیت و زمانی با روحانیت بر علیه شاه و در دورانی نیز با شاه علیه سلطه خارجی و حتی در یک پروسه دورانی نظیر انقلاب مشروطه، اهرم‌های سلطه‌جوی خارجی علیه شاه و سلطنت ظاهر شدند که شاید تجلی چنین فضایی از روند تحقق مبارزات منورالفکرانه، نمودی از پلورالیسم و تکثرگرایی روشنفکران ایرانی را بیان می‌دارد. البته لازم به ذکر است که مرادم از جوامع انتقالی، اجتماعاتی است که در حال گذر از بنیاد باستان به سوی جریان مدرن و البته شاید نقد آن نیز به سوی تفکر پست مدرن روانه باشند.

ریتم تناقضات فکری آنها مشروط به فیلترهای متعددی از کنش مستقیم با تعاملات سنتی و ناآگاهانه‌ای بود که بی‌شک نیازمند تعاریفی همگون با خاستگاه مطالبات اجتماعی است و باید علت سردرگمی‌های فکری مستتر در فعلیت کار عقلی آنها را در همین اثنا جست‌وجو کرد. روند روشنفکری ایرانی، سردرگریبان گمگشتگی‌های تاریخی میان مبانی مدرنیته غرب و سنت حاکم بر جامعه ایران بود که بر این اساس پیام دعوت به تجدد از سوی آنها همواره در قاموس تناقض آشکار و پنهان در بافت فرهنگی و اجتماعی میان شرق و غرب عیان می‌شد اما صرافت راستین در خروج از بحران تکوین آگاهی در فضای مختوم به بن بست سوء تفاهم‌ها و تعابیر متضاد با نهاد دگماتیسم جاری، اندیشه آنها را در مسیر طراحی تجدد و احیا شعور ملی، در قالب ارایه نظام‌های سیاسی هرچند تودیعی به پیش برد.

با این حال آنچه که در پی بازخوانی تجدد ایرانی و در قالب منورالفکری ایرانی، دیدگاه مکتوب آنها را در فضای ملتهب عصر مشروطه رهبری می‌کرد همان بانگ آشکارگی ناتمامی است که نسل امروز را همچنان به شوق اخذ بی‌چون و چرای تمدن غربی و به مثابه متجددانی صرفا تقلیدی نشان می‌داد. البته لازم به ذکر است که نگارنده به هیچ روی در صدد نفی پیشرفت‌های مبسوط مغرب زمین نیست بلکه مرادم صرفا اشاره به ناهمخوانی‌های ساری در مولفه‌های اجرایی دنیای غرب به عنوان پیشگام در امر تجدد و تعارضات سنت پیچیده و ذوابعاد متغایر ایران است. سعی بر میانجی‌گری میان مبانی متجدد غرب و عرف خیابانی همواره از معضلات اندیشه متعارض روشنفکری ایرانی بوده است.

بسیاری از منورالفکران معاصر با تکوین سازگاری مبسوط میان مبانی بومی و اقلیمی و مقدمات شریعت اسلام تلاش کردند تا وجه مثبت نوگرایی غربی را که غالبا در پدید آمدن نظام‌های سیاسی آزموده شده بودهٔ بپذیرند و هر آنچه را که در بطن مراودات خیابانی و هوچی‌گری‌های محلی به عنوان فاکت منفی یاد می‌شود را کنار بگذارند.

البته لازم به ذکر است که مقصود از فاکت منفی فضای مزبور تنها اشاره به ضوابط اخلاقی فردی در جوامع غربی است که چندان با آداب و رسوم رایج در بافت فرهنگی جامعه ایران سازگاری نداشت. به سبب نشر چنین تفکری، حامیان تلفیق اندیشه دینی با تجدد آزموده شده غربی ظهور کردند و با حمایت صریح از امکان برقراری گفت‌وگو میان مبانی غربی و شریعت اسلام، مقدمات تجدد و روشنفکری دینی را فراهم ساختند؛ مفهومی که اغلب از ترس نسوختن سیخ و کباب، یکی بر نعل کوبید و یکی بر میخ.

اگر بتوان تمامی زوایای حیات اجتماعی را حتی به سبب حضور گزاره‌های انضمامی و تردید ناپذیر، نظری دانست باید تمام جوانب قراردادهای اجتماعی را در پیوندی استوار با نظریات جاری در بافت فکری آن جامعه تلقی کرد که همگی از کنش‌های متکثر اجتماعی تبعیت می‌کنند اما گاه عینیت بخشیدن به یک روال که تنها در ماهیتی سوبژکتیو و ذهنی نمود دارد موجب تغییر ماهیت آن سوژه به موضوعی بالقوه برای نزاع شده که باعث استمرار طیفی تفسیرهای متنازع و گسسته می‌شود.

ظهور و افول دولت عباسیان

میراث بران سیاه جامگان

جمشید معظمی

پس از شهادت امام علی ابن ابیطالب(ع) در سال ۴۰ هجری و واگذاری خلافت توسط امام حسن مجتبی در همان سال عملا بنی‌هاشم از صحنه سیاسی کشور اسلامی حذف گردیده و به حزب مخالف حکومت تبدیل شدند.

بنی‌هاشم به دو گروه عمده عباسیان و علویان تبدیل می‌شده است که پس از شهادت امام حسین(ع) در سال ۶۱ هجری افتراق بین دیدگاه و رویکرد بنی‌هاشم عمق و شدت بیشتری پیدا کرد.

علویان به شدت به دنبال مبارزه با حکومت اموی در همه ابعاد بودند هم در بعد فرهنگی که این شیوه و سیره توسط امام سجاد(ع) و سایر ائمه دنبال می‌شد و هم در بعد نظامی قیام‌های علویان مثل قیام زیدبن‌علی و فرزندش تداوم داشت ولی عباسیان بنا به وصیت عبدالله‌بن عباس به فرزندش علی، باید دو کار را وجهه همت می‌کردند: ۱- هجرت از حجاز ۲- برحذر بودن از قیام‌های علویان. از این‌رو علی‌بن عبدالله‌بن عباس حجاز را ترک کرده و به دهکده‌ای دور افتاده ولی پر اهمیت در جنوب شام، سر راه مدینه به شام و مصر نقل مکان کرد و با دور کردن اقامتگاهش از منطقه سکونت علویان راه و روش سیاسی و اعتقادی خود را نیز از آنان جدا کرد. او از یک سو با پیوستن به امویان از لحاظ سیاسی امنیت آینده خود و فرزندانش را تامین کرد و از سوی دیگر در محلی اقامت کرد که از هر گونه قیامی دور بود و به ظاهر زندگی آرامی را در پیش گرفت اما در واقع و پس از مرگ ابوهاشم رهبری اولین سازمان سری و بزرگ تبلیغی در تاریخ اسلام را به دست گرفت. از نظر امویان صاحب قدرت تنها نیروی معارض علویان بود و تنها منطقه آشوب‌خیز عراق و شهر کوفه پس از آنکه ابوهاشم به هنگام بیماری و براساس روابط صمیمانه ابن‌عباس و فرزندانش محمد حنیفه و فرزندانش، محمدبن علی بن عبدالله را جانشین خود قرار داد، عباسیان او را امام واجب الاطاعه خود دانستند و راه خود را کاملا از علویان جدا و تلاش خود را برای دستیابی به حکومت آغاز کردند.[1] پس از مرگ ابوهاشم و بنا بر وصیت او پیروانش به عباسیان پیوستند و سازمان تبلیغات سری وی با تمام برنامه‌ها و اعضایش به خدمت آنان درآمد. در این دوره که از ۱۰۰ تا ۱۳۲ هجری ادامه یافت، عباسیان با تمام توان نیروهای منظم و بزرگ تبلیغی خود را به کار گرفتند و اندیشه خود را در خراسان گسترش دادند و حجاز و عراق را به عنوان حوزه نفوذ علویان رها کردند. عباسیان تبلیغات خود را در نهایت احتیاط انجام می‌دادند و آن را از همه کس حتی فرزندان خود پوشیده می‌داشتند. محمدبن علی بن عبدالله وقتی با علویان ملاقات می‌کرد انگار از همه چیز بی‌خبر و منتظر اقدامی از سوی علویان بود. در این مدت علویان نیز در عوض عباسیان در حجاز عراق و خراسان علیه امویان تبلیغ می‌کردند. پس از شهادت امام حسین(ع) یکپارچگی علویان نیز از میان رفت. این جدایی تا پیش از سال صدم هجری محسوس نیست ولی پس از آن و به ویژه از سال ۱۲۰ هجری به بعد محمدبن عبدالله مشهور به نفس زکیه، دعوتگران خود را به حجاز عراق و خراسان فرستاد تا مردم او را به او بخوانند. پیش از او و هم‌زمان با وی نیز شماری از شیعیان امامیه در خراسان مردم را به ائمه شیعه دعوت می‌کردند، بنا بر آنچه از منابع برمی‌آید؛ بین سال‌های ۱۱۰ تا ۱۳۲ هجری سه نیروی هاشمی علیه امویان فعالیت می‌کردند. علویان فاطمی (زید و یحیی) به قیام‌هایی علیه امویان دست زدند که عباسیان به شدت از آنها دوری می‌کردند. بنا بر دستورالعمل ابن‌عباس، عباسیان باید از تمام حرکت‌ها و قیام‌های علویان دوری می‌جستند[2] وقتی محمدبن علی بن عبدالله، دعوتگر خویش را به خراسان اعزام کرد، به وی سفارش نمود که از شخصی به نام غالب و یارانش که در نیشابور مردم را به محمدبن علی بن حسین دعوت می‌کنند، دوری کند. وی آنان را فتنه‌جو خواند و از آنها بیزاری جست. هنگامی که زیدبن علی از کوفیان بیعت می‌گرفت، داودبن علی، برادر محمدبن علی بن عبدالله همراه او بود. چون هنگام قیام فرا رسید کوفه را ترک کرده و به مدینه رفت محمدبن علی بن عبدالله نیز طی فرمانی از پیروان کوفی‌اش خواست تا از هرگونه دخالتی در این قیام پرهیز کنند(ع)[3] پیروان او نیز به هنگام قیام زید کوفه را ترک کردند و به حیره رفتند و وقتی به کوفه بازگشتند که زید بردار شده بود و شهر آرام گرفته و فتنه پایانی بود.[4] دستورالعمل بعدی از حرکت‌ها و قیام‌های علویان همه جا به کار بسته می‌شد. در قیام یحیی‌بن زید نیز از سوی امام عباسی فرمانی مبنی بر دوری پیروانش از یحیی و یارانش صادر شد.[5] بکر بن ماهان رییس سازمان دعوت عباسی در کوفه، خود حامل این پیام برای شیعیان عباسی در خراسان بود و نزدیک بود به اتهام همکاری با یحیی و دعوت برای او گرفتار شود. گزارش منابع حاکی از آن است بعد از صلح امام حسن خاندان عباسی در هیچ یک از قیام‌های ضد اموی شرکت نکردند و به ویژه شدیدا از قیام‌های علویان دوری می‌جستند ولی از این قیام‌ها بهترین بهره‌برداری را می‌کردند. مثلا شهادت زید در کوفه و فرزندش یحیی در خراسان که موجبات هیجان مردم را فراهم می‌آورد سبب شد تا شمار زیادی از مردم به دعوت عباسی بپیوندند و به تعبیر یعقوبی بعد از شهادت زید، شیعیان خراسان به جنبش آمدند و پیروان و هواخواهانشان زیاد شد، داعیان ظاهر شدند خواب دیده شد و کتاب‌های پیشگویی بر زبان‌ها افتاد.[6] پس از آنکه ابومسلم خراسانی توانست به رهبری موده یا سیاه‌جامگان نصربن سیار عامل اموی را در خراسان شکست دهد و به همراه نیروهایش که عمدتا خراسانیان بودند به سمت مرکز حکومت خلافت پیشروی نماید، در سال ۱۳۲ موفق شد در زاب دجله مروان بن محمد را شکست دهد. عباسیان پس از ورود نیروهای خراسانی به عراق و کوفه از مخفیگاه‌شان در حمیمه بیرون آمده و در کوفه به نام ابوالعباس سفاح خطبه خواندند و از این به بعد دوران حکومت ۵۲۴ ساله عباسی آغاز می‌شود. تقسیم تاریخ حکومت عباسی که نزدیک به ۵۲۴ سال (۱۳۲ تا ۶۵۶ هجری قمری را) دربرمی‌گیرد حکومت ایشان با ابوالعباس سفاح آغاز شد و با مرگ مستعصم و به دست مغول از بین رفت. این فاصله زمانی به لحاظ نیروی حکومت و خلافت یک دست نبوده است. مورخان حکومت عباسی را براساس نیروهای خلافت و تحول اوضاع سیاسی و شکوفایی زندگی فرهنگی و فکری به چهار عصر تقسیم کرده‌اند؛ عصر اول: دوران نیرومندی گسترش و شکوفایی (۱۳۲ تا ۲۳۲ق) عصر دوم: دوران نفوذ ترکان (۲۳۲ تا ۳۳۴ق)، عصر سوم: دوران نفوذ آل بویه ایرانی (۳۳۴ تا ۴۴۷ق) و عصر چهارم: دوران نفوذ سلجوقیان ترک (۴۴۷ تا ۶۵۶ق).

دوران اول از سال ۱۳۲ شروع و در سال ۲۳۲ پایان می‌پذیرد که با خلافت ابوالعباس سفاح آغاز شده است و با خلافت واثق پایان می‌پذیرد. ویژگی آن نیروی خلافت و استقلال کامل آن و متمرکز کردن نیروهای بالای حکومت در دست خلفاست که از نیروی شخصی سیاسی و اداری فوق‌العاده‌ای برخوردار بودند. و از خلال آن توانستند یکپارچگی حکومت را حفظ کرد و آشوب‌ها و شورش‌هایی را که ایجاد می‌شد سرکوب کنند.

در این دوره ایرانیان از جایگاهی برجسته در حکومت برخوردار شدند. نفوذ گسترده ایشان تاثیری مهم در هدایت سیاست‌های حکومت داشت به گونه‌ای که حتی بر دستگاه اداری و نظامی در بغداد و مناطق تحت نفوذ آنها چیره شدند و فرماندهی سپاه و مقام‌های اداری مهم مانند وزارت دبیری و استانداری دیگر مناطق را عهده‌دار شدند.[7]

نفوذ خاندان برمکی که از خاندان‌های ایرانی اصیل از منطقه بلخ بودند، آوازه و شهرت آنها تمامی آفاق کشورهای اسلامی را پر کرده بود به طوری که حتی ثروت و قدرت آنان از خلیفه هم بیشتر شده بود و همین امر موجبات خشم خلیفه بر آنان را فراهم کرد.

افراد سپاه ابزاری مطیع در دست خلیفه بودند. این دوران با پایان عهد خلفایی که خودشان سپاه را فرماندهی می‌کردند و در بحبوحه‌های مرگ‌بار فرو رفته، و به خواهش‌های فرساینده ناز و نعمت گردن نمی‌نهادند سپری شد و همه خلفای این دوران برجسته بودند.

بنیانگذار خلافت عباسی و اولین خلیفه این دوران ابوالعباس سفاح بود که دستور قتل عام و ویران کردن قبور بنی‌امیه را صادر کرد دومین خلیفه این دوران منصور دوانیقی است که مردی بود بسیار سفاک و خونریز که توانست دستگاه خلافت عباسی را استوار و برقرار سازد. او ضمن سرکوب مدعیان خلافت تمام مخالفان آن را از میان برداشت. قتل ابومسلم خراسانی و از بین بردن عمویش که مدعی خلافت بود و نابودی ولیعهدش عیسی‌بن موسی و نصب فرزندش مهدی به عنوان جانشین او و سرکوب و منکوب علویان و سادات بنی حسن از جمله محمدبن حسن معروف به نفس زکیه و برادرش ابراهیم بن حسن که پس از پیروزی بر آنان خود را منصور نامید. پس از او فرزندش مهدی به قدرت رسید و مدت ۱۲ سال حکومت کرد. او شهر رصافه را در کنار بغداد بنا کرد و در طول حکومت‌اش مقداری در مورد علویان با تساهل و مدارا برخورد کرد. پس از او فرزندش هارون به قدرت رسید که به کیش آل عباس معروف و مشهور بود. در دوران او گستره خلافت عباسی بر تمام آفاق کشورهای اسلامی حاکم بود و از شمال آفریقا تا کاشغر در مرزهای چین را شامل می‌شد.

دوران اقتدار آل عباس در زمان او محقق شد. پس از مرگ هارون عملا این اقتدار رو به کاهش نهاد.

به علت همین اقتدار و شکوه، برخی از پادشاهان اروپایی مشتاق و متمایل به برقراری رابطه با او شدند.

عصر او عصر ناز و نعمت تمدن بود. در دوران حاکمیت رشید بیت‌الحکم توسط برمکیان در بغداد تاسیس شد که در آن حکما و دانشمندان و علما را جمع می‌کردند. عصر رشید دوران طلایی حکومت عباسی محسوب می‌شود. در دوران او حکومت عباسی به جایی رسید که مرکز تجارت جهانی و کعبه آمال همه، علم و ادب شده بود. بعد از او بین دو فرزندش امین و مامون درگیری نظامی پیش آمد که منجر به پیروزی مامون بر امین گردید. مامون که خلیفه‌ای دانش‌دوست بود از علما و دانشمندان بسیار تجلیل می‌کرد. از اتفاقات دوران خلافت مامون ولایتعهدی امام علی‌بن موسی‌الرضا(ع) بود که مامون بنابر سیاست خاص خود برای جلب حمایت علویان و از میان بردن محبوبیت مردمی رضای آل محمد اقدام به این کار کرد. پس از او محمد معتصم برادرش به قدرت رسید. او با شدت عمل با علویان رفتار می‌کرد و مدت هشت سال و هشت ماه حکومت کرد. پس از او فرزندش هارون واثق به قدرت رسید و مدت شش سال حکومت کرد با پایان حکومت‌اش که با مرگش صورت گرفت، عملا دوره اول خلافت عباسی به پایان رسید و دوره دوم خلافت آغاز شد که با حکومت ابوجعفر متوکل آغاز شده بود.

عصر دوم عباسی در بسیاری از مظاهرش با دوران اول آن اختلاف دارد. ویژگی دوران اول نیرومندی خلافت و متمرکز کردن قدرت در دست خلفایی بود که به مهارت سیاسی و شخصیت نیرومند توصیف می‌شدند. آنان توانستند روابط مستحکم با مردمانی را که در فاصله آماده‌سازی انقلاب پشتیبان آنها بودند حفظ کنند؛ همان گونه که توانایی بی‌نظیری در جلوگیری از عناصر شورش و کسانی که به نفوذ و قدرت چشم داشتند به استثنای آنچه در اندلس و برخی از مناطق شمال آفریقا روی داد از خود نشان دادند و توانستند نوعی توازن میان گرایش‌های مختلف سیاسی که بعد از برپایی حکومت پدیدار شد به وجود آورند.

این پدیده‌ها در دوران دوم عباسی هنگامی که حکومت از مرکزیت نداشتن در نظام حکومتی تبدیل شد، تغییر کرد و حکومت‌های جداگانه مستقلی که استقلال کامل یا کمی با اعتراف به قدرت معنوی سلطان داشتند، به‌وجود آمد. مردمی جدید به جامعه اسلامی وارد شدند و توانستند به حکمرانی برسند و خلفا زیر نفوذشان قرار گرفتند. این مساله به کاهش نقش سیاسی آنان منجر شد، برایشان احترامی را که اسلاف‌شان یعنی خلفای عصر اول عباسی از آن برخوردار بودند از دست دادند.[8]

پیداست که عامل این دگرگونی ریشه در اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ویژه‌ای دارد که حکومت عباسی در عصر اول عباسی در آن زیست و با خود بذرهای جدایی را حمل کرد. از قرن دوم قمری ساحت حکومت بسیار گسترش یافت تا حدی که اداره کردن آن از مرکز خلافت ناممکن شد و آن از سویی به علت ناسازگاری و وجود نداشتن تناسب این تحول و مسایل انتقال با آن گسترش و از سوی دیگر در نتیجه رشد آگاهی نژادی بود.

در مقابل این واقعیت، حکومت به پیروی از سیاستی متضاد روی آمده که بر تجزیه متمرکز بود هارون‌الرشید حکومت را میان دو پسرش امین و مامون تقسیم کرد.

بخش اول: شامل شهرهای بزرگ مغرب عربی و بخش دوم مشرق بود.

سیاست دو پدیده متناقض را در پی داشت: پدیده‌ای که به متمرکزکردن قدرت و ابقای یکپارچگی کوشید و پدیده‌ای که برای جدایی منطقه‌ای به کار می‌کرد و از اوضاع آشفته اجتماعی-سیاسی مردم برای رسیدن به این جدایی بهره می‌برد. این کار به پیروزی گرایش جدایی‌خواهانه‌ای منجر شد که زمینه را برای برپایی حکومت‌های مستقل فراهم آورد. افزون بر آن، حکومت عباسی از آغاز پیدایش بذرهای این جدایی را با خود حمل کرد. آن هنگامی که مردم غیرعرب برای رسیدن به اصل برابری کامل با عرب، براساس احکام شریعت اسلامی -بعد از آن در زمان گذشته از آن محروم شده بودند- چشم دوختند. خلافت عباسی برای اجرای این خواسته کار کرد که به تقویت روح شعوبی‌گری نزد مردم غیرعرب منجر شد و آنان را به ایجاد حکومت‌های جدایی‌طلب نژادپرستانه وا داشت اما همزمان دوستی با مقام خلافت را حفظ کرده. قدرت معنوی خلیفه را به رسمیت شناختند، بنابراین در پشت خواسته این مردم برای اجرای اصل برابری هدف سیاسی پنهان شده بود. شیوه حکمرانی در استان‌های دور در چیره شدن گرایش جدایی‌طلبانه نقش داشت. خلفای بنی‌عباس به‌ویژه بعد از بالاگرفتن نفوذ ترکان، برخی از فرماندهانشان را به عنوان حاکم این مناطق تعیین و همزمان در نظارت و ارزیابی آنان کوتاهی کردند و به علت هرج و مرج حاکم در اداره مرکزی این فرماندهان وکلایی را به جای خود اداره این مناطق به نام ایشان تعبیه کردند تا حافظ منافع آنان در پایتخت باشد. این وکلا در برنامه‌ریزی عالی سیاسی برای حکومت شرکت می‌کردند؛ در توطئه دست داشتند و از زندگی در دربار برخوردار بودند.

طبیعی است در این اوضاع منحط وکلا برای جمع‌آوری مال جهت راضی کردن خلفا و فرماندهان و حتی خودشان بکوشند؛ بنابراین مالیات‌ها را افزایش می‌دادند و در گرفتن آن سخت‌گیری کردند تا بر مردم ستم شد؛ مردم انتظار کسی را می‌کشیدند که از این ستم حاکم بر آنها بکاهد و اوضاع اقتصادی‌شان را سامان دهد، هنگامی که مردی نیرومند در یکی از استان‌ها پیدا می‌شد و از این اوضاع نابسامان برای ضربه‌زدن به اوضاع اقتصادی-اجتماعی بهره می‌برد، مردم گردش جمع می‌شدند و او اعلام جدایی می‌کرد.[9] اول دوران دوم متوکل به قدرت رسید. او فردی بی‌رحم، خشن و دشمن سرسخت علویان بود و کسی بود که دستور تخریب قبور شهدای کربلا را صادر کرد و در ملأعام به سب و لعن امیرالمومنین و حضرت زهرا(س) می‌پرداخت. سرانجام توسط فرزندش به همراه وزیرش فتح بن‌خاقان به قتل رسید. پس از او منتصر به قدرت رسید که پس از متوکل تا حدودی اوضاع جامعه اسلامی بهتر شد و تساهل و مدارای بیشتری با مخالفان دستگاه خلافت صورت می‌گرفت. پس از منتصر ۱۲ خلیفه به ترتیب به قدرت رسیدند که عملا دستگاه خلافت تحت سلطه و سیطره ترکان قرار داشت. در این رابطه سلسله‌های ایرانی نیز در جامعه اسلامی-ایرانی شکل گرفته بودند، سلسله‌هایی چون طاهریان، صفاریان، زیاریان، غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان و سامانیان. اینها با اتکا به مقام معنوی خلافت در عمل حکومت‌های مستقلی را تشکیل داده بودند و بر مردم حکومت می‌کردند. سلطان محمود غزنوی سال‌ها با کسب مجوز شرعی از دستگاه خلافت به حکومت‌اش ادامه داد و به کرات به هند لشگر کشید که البته در این رابطه دو هدف مهم و اساسی را تعقیب می‌کرد. اولا: کسب غنایم جنگی برای ارتش عظیم و قدرتمندش و تامین هزینه‌های آن، ثانیا: سرکوب شیعیان اسماعیله در مولتان هند که هر دو هدف مورد تایید خلفای عباسی بودند. مبارزه با شیعیان فاطمی مصر که خود را مدعی مقام خلافت در جهان اسلام تلقی می‌کردند نیز از هدف‌های راهبردی دستگاه خلافت عباسی در عصر دوم حکومت‌شان محسوب می‌شده است. عصر سوم عباسی با خلافت ابوالقاسم عبدالله متکفی آغاز می‌شود که مجموعا پنج خلیفه در این عصر خلافت کردند. در عصر دوم حکومت شیعه آل بویه نضج گرفته و بالیده شدند و عملا دستگاه خلافت عباسی را به صورت عنصر بی‌خاصیتی درآوردند که هیچ‌گونه عنان و اختیاری از خود نداشت. آنان اجرای مراسم و شعایر شیعی را در شهر بغداد رایج ساختند و تبلیغات دامنه‌داری برای ترویج تشیع در بغداد و مناطق عراق عرب انجام دادند. البته معزالدوله بویه‌ای پس از ورود به بغداد قصد داشت که زمام امور را در آنجا به دست گرفته و حکومت عباسی را ساقط کند و خلافتی شیعی ایجاد کند و یکی از رهبران شیعه زیدی را برای این کار انتخاب کرده بود که با مخالفت علمای شیعه امامیه از این موضوع صرف نظر کرد. البته در دوره آل بویه ثبات سیاسی نسبی از جهت مدت حکومت خلفا حاکم شد. خلفا قبل از اینکه برکنار شوند مدت طولانی حکومت می‌کردند؛ شاید این مساله ناشی از آن بوده که امیرالامرایی آل بویه آن را ایجاد کردند همه لوازم حکومتی را در برداشت و در سایه آن آزادانه در عراق رفتار می‌کردند. در مقابل نفوذ محدود خلیفه ادامه می‌یافت که فقط نامی داشت و چیزی از زمام امور را به دست نداشت که کسی بتواند با او در آن خصوص منازعه کند و کار خلیفه به ویژگی قانونی بخشیدن به کارهای آنان محدود می‌شد.[10] عصر چهارم عباسی با خلافت ابوجعفر عبدالله قائم آغاز شده است که در طی این دوران دوازده خلیفه حکومت کردند. این دوره را دوره نفوذ ترکان سلجوقیان بر خلافت عباسی اعلام کرده‌اند. با قیام سلجوقیان ترک عصر جدید مهمی در تاریخ خلافت و اسلام پدیدار شد؛ هنگامی که آنان در آغاز قرن یازدهم میلادی ظهور کردند خلیفه چیزی از قدرت خلافت حقیقی برخوردار نبودند و حکومت عباسی تکه‌تکه شده بود. کار امویان در اندلس و همچنین فاطمیان شیعه در مصر و شمال آفریقا استقرار یافت که برای بغداد راهی جز غلبه بر شوکت همه اینها باقی نماند. طغرل بیک پس از ورود به بغداد سیزده ماه در آنجا ماند و در آن مدت جهت تقویت نفوذ سلجوقیان در پایتخت خلافت و استحکام پیوند سلاجقه با خلیفه کوشید البته با ازدواج خلیفه قائم با برادرزاده طغرل بیگ پیوندی بین دستگاه خلافت و سلسله سلجوقی ایجاد شد. پس از سقوط حکومت سلجوقی و به قدرت رسیدن خوارزمشاهیان بار دیگر روابط بین آنها و خلافت عباسی تیره شد بنابراین خلفای عباسی یکی از عوامل تحریک مغولان برای حمله به ایران بودند که البته بعدها خود آنها نیز دچار فتنه مغول شدند. هولاکوخان مغول برای رسیدن به مناطق غربی جهان اسلام نقشه‌ای نظامی طراحی کرده بود که لازمه‌اش نخست پیروزی بر اسماعیلیه و در مرحله دوم سقوط بغداد و خلافت عباسی بود. اوضاع شهر بغداد در آن روزگار بسیار بد بود. خلیفه عباسی مستعصم به جدی نبودن در اداره کارهای مردم شهره بودند.[11]

هولاکوخان مغول از خلیفه درخواست کرد که در سرکوبی اسماعیله او را یاری دهد که مقام خلافت عباسی از این کار استنکاف ورزیدند. هنگامی که هولاکوخان از کار اسماعیله فراغت یافت نامه‌ای سرزنش‌آمیز به مستعصم نوشت.

بعد از ورود مغولان به بغداد بساط دستگاه خلافت درهم پیچیده شد. در دوران حکومت عباسی جهان اسلام از نظر علمی رشد زیادی پیدا کرد به دلیل این خلفای عباسی از وزرا و کارگزاران ایرانی در حکومت‌شان بهره گرفتند. ایرانیان در علم دوستی و دانش‌اندوزی را تبلیغ، ترویج و حمایت می‌کردند.

رشد و بالش فرقه اسماعیله حکومت فاطمیان مصر و حکومت‌های شیعی در شمال ایران در دوران‌های مختلف خلافت عباسی اتفاق افتاد. پس از سقوط خلافت عباسی تا تشکیل حکومت عثمانی هیچ‌گونه دستگاه خلافتی تشکیل نشد.

عصر دوم عباسی در بسیاری از مظاهرش با دوران اول آن اختلاف دارد و ویژگی دوران اول نیرومندی خلافت و متمرکز کردن قدرت در دست خلفایی بود که به مهارت سیاسی و شخصیت نیرومند توصیف می‌شدند. آنان توانستند روابط مستحکم با مردمانی را که در فاصله آماده‌سازی انقلاب پشتیبان آنها بودند حفظ کنند

پی‌نوشت‌ها در دفتر روزنامه موجود است

تقویم تاریخ

در چنین روزی

نوشیروان کیهانی‌زاده

■شوخی آوریل

به درستی روشن نیست که فرنگی‌ها چرا نخستین ماه فصل بهار را «آوریل=ایپریل و...» نام گذاشته‌اند. تا زمان انتخاب ژانویه به عنوان آغاز سال نو میلادی، سال جهان غرب نیز همانند سال ایرانیان با بهار شروع می‌شد. در لاتین جدید و قدیم، آپریلیس و آپریر به مفهوم بازشدن است؛ شاید که خواسته بودند نخستین ماه بهار را که با باز شدن گل و گیاه همراه است، چنین نامی بدهند. به هر حال تا پایان هزاره اول میلادی در نوشته تاریخ‌نگاران اثری از عادت «شوخی کردن، آن هم شوخی‌های بزرگ که در شنونده ایجاد تردید باقی نگذارد» دیده نمی‌شود. بنابراین، شوخی آوریل که در کشورهای انگلیسی‌زبان به «ایپریل فولز دی» معروف است مربوط به هزاره دوم است و یکم آوریل به آن اختصاص دارد. در روم باستان در چند روز نخست آوریل، برای ونوس جشن می‌گرفتند ولی شوخی کردن‌هایی از دست «شوخی آوریل» در کار نبود. پژوهشگران به این نتیجه رسیده‌اند که انگلوساکسون‌ها (مهاجرین آلمانی به جزایر انگلستان) شوخی آوریل را باب کرده‌اند زیرا پیش از این مهاجرت، بومیان جزایر انگلستان، برای بهار هم خدایی قائل بودند به نام آپیور=ایپروس و انگلوساکسون‌های مهاجر که همانند سایر آرین‌ها یکتاپرست بودند درباره آن به «جوک گویی» پرداختند که ادامه یافته است. مطبوعات ایران به ویژه مجلات از دیرباز به «شوخی آوریل» فرنگی‌ها اشاره و گاهی هم نکاتی از آن را ترجمه و منتشر می‌کردند تا روز یکم آوریل ۱۹۵۸ (فروردین ۱۳۳۷). در این روز روزنامه «فرمان» (یکی از روزنامه‌های صبح تهران) من باب شوخی آوریل، گزارش ترور عباس‌شاهنده ناشر این روزنامه را با تیتر درشت و به صورت مشروح چاپ و منتشر ساخت. طبق این شوخی که خیلی جدی و ژورنالیستی نوشته شده بود، در آخرین لحظه ارسال آخرین صفحه روزنامه به چاپخانه (شب پیش از انتشار) مردی وارد دفتر عباس شاهنده (بعدا نماینده مجلس) ناشر روزنامه فرمان در خیابان لاله زار انتهای کوچه تئاتر دهقان می‌شود و او را با شلیک گلوله ترور می‌کند و.... با اینکه در گوشه دیگر روزنامه و در لابه‌لای مطالب ذکر شده بود که این گزارش شوخی آوریل است؛ در تهران ولوله بپا شد و مردمی که تیتر روزنامه را روی میز روزنامه‌فروش‌ها می‌دیدند برای خرید هجوم می‌بردند. سردبیر روزنامه که این موضوع را پیش‌بینی کرده بود به چاپخانه (چاپخانه خودکار ایران) گفته بود که آماده برای تکرار چاپ روزنامه باشد. فروش روزنامه فرمان در آن روز برای عده‌ای هم وسیله کسب شده بود که به چاپخانه مراجعه و هر روزنامه را یک قران و ده شاهی (یک و نیم ریال) می‌خریدند و در کوچه و خیابان با صدای بلند که شاهنده ترور شد می‌فروختند. این فروشندگان موقت باعث گسترش فروش آن روزنامه در گوشه و کنار تهران شده بودند. روزنامه فرمان که قبلا روزانه حدود شش هزار نسخه تیراژ داشت (در آن زمان تهرانی‌ها با اینکه روزنامه‌های صبح اخبار پشت پرده را منتشر می‌کردند؛ عادت به خریدن روزنامه‌های عصر داشتند) در آن روز ۸۷ هزار نسخه فروخت تا کاغذ موجود در چاپخانه که اول کوچه کیهان (در خیابان فردوسی) قرار داشت پایان یافت. در آن زمان چند روزنامه‌نگار با تجربه به مدیریت ایرج نبوی یک شرکت برای تامین مطالب نشریات؛ از هر قبیل (نه فقط خبرگزاری) تاسیس کرده بودند و شاهنده (که بعدا فرزندش نمایندگی خبرگزاری آلمان را در تهران تاسیس کرد) با اینکه سردبیر داشت (ابراهیم خلیل سپهری سردبیر سابق ژورنال دو تهران و مدیرعامل اسبق خبرگزاری پارس)، مطالب خود را از آن شرکت خریداری می‌کرد لذا به درستی معلوم نشد که این شوخی، ابتکار چه فردی بوده است. با اینکه در آن زمان هنوز ساواک وجود نداشت و دایره مطبوعات اطلاعات پلیس با چند کارمند و به ریاست محرمعلی خان نشریات را زیر نظر داشت، دو روز بعد به نشریات گفته شد که اینچنین شوخی‌ها موقوف. شوخی‌های آوریل دیار فرنگ که به خبرگزاری‌های آنها هم سرایت کرده، برای ایران یک حسن داشت و آن دقت بیشتر در انتخاب و ترجمه خبرهای خبرگزاری‌های خارجی بود. قبلا به خبرگزاری پارس تاکید شده بود که اوایل آوریل دقت کنند که یک جوک به جای خبر ترجمه و منتشر نشود و درنتیجه در آن چند روز تا گزارشی از چند منبع نمی‌رسید به پخش رادیو و بولتن خبرگزاری داده نمی‌شد. نصرت‌الله معینیان روزنامه‌نگار بنام، پس از احراز مدیریت انتشارات و رادیو کشور، از سال ۱۳۳۴ این روش را به همه ایام تعمیم داد و روال کار شد. به این ترتیب که شرح یک رویداد را از خبرگزاری‌های مختلف و رادیوهای کشورهای مربوط به رویداد می‌گرفتند و از مجموع آنها یک خبر کامل، درست و بی‌طرفانه تنظیم و منتشر می‌کردند و این روال ده‌ها سال ادامه داشت.

زادروز ادگار والاس

ادگار والاس روزنامه‌نگار انگلیسی، داستان‌نویس پرکار و نویسنده نمایشنامه یکم آوریل ۱۸۷۵ به دنیا آمد و در طول ۵۷ سال عمر خود ۱۷۵ داستان، ۲۴ نمایشنامه و صدها مقاله نوشت. وی روزنامه‌نگاری را با تهیه خبر برای دیلی میل (چاپ لندن) و رویترز آغاز کرده بود و در این رشته تا سردبیری روزنامه «راند دیلی میل» چاپ آفریقای جنوبی پیش رفته بود. داستان‌های والاس عمد